

## بحثی ضروری با رفقای سندیکالیست ما

این مقاله در پاسخ به رفیق Louzon، درست بعد از چهارمین کنگره‌ی جهانی انترناسیونال کمونیستی نوشته شده است. در آن زمان، توجه بیش‌تر به مبارزه بر علیه جناح راست سوسیالیستی، بر علیه آخرین دسته‌ی مخالفان، Verteuil, Frossard، و غیره اختصاص داده شده بود. در این مبارزه تلاش‌های ما با تلاش‌های سندیکالیست‌ها متحدانه بود، و باقی‌مانده، و من ترجیح دادم که انتشار این مقاله را به تأخیر بیندازم. ما قویاً متقاعد شده ایم که تفاهم عالی ما با سندیکالیست‌های انقلابی هرگز نمی‌میرد. روز بسیار خوبی بود برای ما وقتی که دوست قدیمی امان Monatte به حزب کمونیست وارد گردید. انقلاب به مردمانی این چنین نیاز دارد. اما این اشتباه خواهد بود که با ایده‌هایی سردرگم برای این روابط حسنه بها بپردازیم. در ماه‌های اخیر، حزب کمونیست فرانسه تصفیه و تحکیم یافته است، از این رو ما می‌توانیم با رفقای سندیکالیست امان، در کنار کسانی که ما کارهای بسیاری داریم که انجام دهیم و عرصه‌های بسیاری که بجنگیم، وارد یک بحث آرام و دوستانه گردیم.

رفیق لوزون در مجموعه‌ای از مقالات و توضیحات شخصی، دیدگاه‌هایی را در مورد مسائل بنیادی روابط حزب و اتحادیه مطرح می‌نماید که بطور اساسی ای با نظرات انترناسیونال کمونیستی و مارکسیزم مغایرت دارد. رفقای فرانسوی که من به سادگی عادت دارم به نظراتشان احترام بگذارم، با

ارج زیاد در مورد Louzon و تعلق خاطر او به جنبش پرولتاریایی صحبت می‌نمایند. بدین ترتیب، بیش‌تر ضرورت دارد که اشتباهاتی را که توسط وی در مورد چنین مسئله‌ی مهمی رخ داده است را تصحیح کنیم. رفیق از استقلال کامل و بی‌حد و حصر اتحادیه‌های کارگری دفاع می‌کند. بر علیه چه چیزی؟ بدیهی است در برابر حملاتی خاص. حملات چه کسی؟ بر علیه حملاتی که متوجه حزب است. استقلال اتحادیه‌های کارگری، ضرورتی غیرقابل انکار، توسط لوزون با نوعی مطلقیت و اهمیتی تقریباً عرفانی عرضه شده است. و رفیق ما در اینجا، کاملاً به اشتباه، به مارکس استناد می‌کند.

لوزون می‌گوید اتحادیه‌های کارگری "طبقه‌ی کارگر را به تمامی" نمایندگی می‌کنند. حزب بنابراین فقط یک حزب است. طبقه‌ی کارگر به مثابه یک کلیت نمی‌تواند به حزب وابسته باشد. حتی جایی برای برابری میان آن دو وجود ندارد. "طبقه‌ی کارگر هدفش را در خود دارد." بنابراین حزب تنها می‌تواند به طبقه‌ی کارگر خدمت کند یا به آن وابسته شود. بدین ترتیب حزب نمی‌تواند طبقه‌ی کارگر را "ضمیمه کند." نمایندگی متقابل انترناسیونال کمونیستی و انترناسیونال انقلابی اتحادیه‌های کارگری که تا کنگره‌های اخیر مسکو وجود داشت، بر اساس گفته‌ی لوزون، دلالت به برابری واقعی حزب و طبقه می‌کند. این نمایندگی متقابل هم اکنون لغو شده است. به این ترتیب حزب مجدداً نقش خدمتگزاری خود را از سر می‌گیرد. این را رفیق لوزان تأیید می‌نماید. بگفته‌ی او، این همچنین نقطه نظر مارکس هم بود. به نظر لوزون، پایان نمایندگی کردن متقابل انترناسیونال‌های سیاسی و اتحادیه‌ای از همدیگر، رد اشتباهات لاسال (!) و سوسیال‌دموکرات‌ها (!) و بازگشت به اصول مارکسیزم است.

این چکیده‌ی مقاله‌ی ای است که در ۱۵ دسامبر در *Vie ouvrière* مندرج گردید. شگفت‌آورترین چیز در این و مقالات مشابه دیگر این است که نویسندگان به وضوح، آگاهانه و مصممانه، چشمان خود را بر آنچه که در واقعیت در فرانسه در حال وقوع است می‌بندد. ممکن است کسی فکر کند که این مقاله در ستاره شباهنگ نوشته شده است. به چه شکل دیگری امکان دارد این ادعا را فهمید که اتحادیه‌های کارگری طبقه‌ی کارگر را به تمامی نمایندگی می‌کنند؟ از چه کشوری لوزون صحبت می‌نماید؟ اگر منظور او فرانسه است، اتحادیه‌های کارگری در آنجا، تا آنجایی که ما اطلاع داریم، بدبختانه حتی نصف طبقه‌ی کارگر را تشکیل نمی‌دهند. مائوهای جنایتکارانه‌ی اتحادیه‌گرایان رفورمیست، حمایت شده در جناح چپ توسط تعدادی آنارشویست، سازمان اتحادیه‌ی کارگری فرانسه را دچار انشعاب نموده‌اند. هیچکدام از دو کنفدراسیون اتحادیه‌ی کارگری پیش‌تر از 300/000 از کارگران را دربر نمی‌گیرد. هیچکدام اشان نه بطور جداگانه و نه با همدیگر مجاز به شناسایی خود با تمامیت پرولتاریای فرانسه که آن‌ها تنها بخش کوچکی از آنرا تشکیل می‌دهند، نیستند. علاوه بر این هر سازمان اتحادیه‌ی کارگری سیاست متفاوتی را دنبال می‌کند. کنفدراسیون اصلاح‌طلب اتحادیه‌ی کارگری (CGT) (Confédération Générale du Travail) در همکاری با بورژوازی کار می‌کند؛ کنفدراسیون اتحاد عمومی کارگران (CGTU) (Confédération Générale du Travail Unitaire)، خوشبختانه انقلابی است. در این سازمان، لوزون اما یک گرایش را نمایندگی می‌کند. بنابراین منظور او از این ادعا که طبقه‌ی کارگر اهداف خود را به خود اختصاص می‌دهند، که او آشکارا آن را مترادف با سازمان اتحادیه‌های

کارگری در نظر می‌گیرد، چیست؟ با کمک چه کسی، و چگونه طبقه‌ی کارگر فرانسوی این هدف را بیان می‌کند؟ با کمک سازمان Jouhaux؟ قطعاً نه. با کمک CGTU؟ CGTU هم اکنون خدمات فوق‌العاده‌ای را ارائه داده است. اما متأسفانه هنوز کل طبقه‌ی کارگر نیست. بالاخره همه چیز را ذکر کنیم، هنوز زمان خیلی زیادی از اینکه CGTU توسط آنارکو-سندیکالیست‌های "معاهده" رهبری می‌شد، نگذشته است. رهبران آن در حال حاضر کمونیست‌های سندیکالیست هستند. در کدام یک از این دو دوره CGTU، به بهترین شکلی منافع طبقه‌ی کارگر را نمایندگی کرده است؟ چه کسی این را قضاوت می‌کند؟ اگر ما هم اکنون با کمک تجربه‌ی بین‌المللی حزب‌مان تلاش بکنیم تا به این سوال پاسخ دهیم، در نظر لوزان، ما گناه مرگباری را مرتکب می‌شویم، زیرا ما پس از آن درخواست می‌کنیم که حزب قضاوت کند که کدام سیاست بیش‌تر برای طبقه‌ی کارگر مفید است. بدین دلیل است که ما حزب را بالاتر از طبقه‌ی کارگر قرار می‌دهیم. اما اگر ما به طبقه‌ی کارگر به مثابه یک کلیت باز گردیم، متأسفانه آن را مجزا، ناتوان و خاموش می‌یابیم. بخش‌های مختلف طبقه‌ی سازمان یافته در کنفدراسیون‌های مختلف، حتی اتحادیه‌های مختلف کارگری در همان کنفدراسیون، و حتی گروه‌های مختلف در همان اتحادیه‌ی صنفی، همه به ما پاسخ‌های متفاوتی خواهند داد. اما اکثریت قریب به اتفاق پرولتاریا، که در خارج از هر دو کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری ایستاده‌اند، در حال حاضر به ما هیچ پاسخی نخواهند داد.

در هیچ کشوری سازمان اتحادیه‌ی صنفی‌ای که تمام طبقه‌ی کارگر را دربر بگیرد، وجود ندارد. اما در بعضی کشورها اتحادیه‌های صنفی حداقل شامل

بخش بزرگی از کارگران است. در هر حال، در فرانسه قضیه این نیست. اگر، لوزون آنگونه که معتقد است، حزب نباید "طبقه‌ی کارگر" را "ضمیمه" نماید (این ترم در واقع چه معنایی می‌دهد؟)، پس به چه دلیلی رفیق لوزون این حق را به سندیکالیزم می‌دهد؟ او ممکن است پاسخ دهد: "سازمان اتحادیه کارگری ما هنوز ضعیف است. اما ما به آینده و پیروزی نهایی آن تردید نداریم." به این ما باید پاسخ دهیم: "قطعاً" ما نیز با این اعتقاد وجه مشترک داریم. اما ما شک نداریم که حزب اعتماد نامحدود اکثریت طبقه‌ی کارگر را هم بدست خواهد آورد. "نه برای حزب و نه برای اتحادیه‌های صنفی مسئله "پیوستن" پرولتاریا نیست - این برای لوزون اشتباه است که ترمی را بکار ببندد که عادتاً توسط مخالفان ما در مقابله با انقلاب استفاده می‌شد. مسئله بدست آوردن اعتماد کارگران است. و این تنها با تاکتیک‌های درست، امتحان شده توسط تجربه امکان پذیر خواهد شد. در کجا و توسط چه کسی این تاکتیک‌ها آگاهانه، با دقت و منتقدانه آماده خواهند گشت؟ چه کسی آن‌ها را به طبقه‌ی کارگر تجویز می‌کند؟ قطعاً آنان از بهشت نازل نگشته‌اند. و طبقه‌ی کارگر به مثابه یک کلیت، به مثابه "چیزی در خودش"، به ما این تاکتیک‌ها را نیز آموزش نمی‌دهد. به نظر می‌رسد که رفیق لوزون با این سوال مواجه نشده است.

"پرولتاریا هدفش را در خود دارد." اگر این حکم را از دام عرفاتی خود برهائیم، معنای واضح آن این است که وظایف تاریخی پرولتاریا توسط موقعیت اجتماعی‌اش به مثابه یک طبقه و نقشش در تولید، در جامعه، و در دولت تأمین می‌شود. این ماورای بحث و جدل است. اما این حقیقت به ما کمک نمی‌کند که به پرسشی پاسخ دهیم که ما نگرانش هستیم، یعنی: چگونه

پرولتاریا می‌تواند به بینش ذهنی و وظیفه‌ی تاریخی‌ای که توسط موقعیت عینی‌اش رقم زده شده است، دست یابد؟ اگر پرولتاریا به مثابه یک کلیت بلافاصله قادر به فهمیدن وظیفه‌ی تاریخی خود بود، نه به حزب نه به اتحادیه کارگری نیازی نداشت. انقلاب به طور همزمان با پرولتاریا متولد می‌شود. اما در واقعیت پروسه‌ای که در روند آن پرولتاریا به مأموریت تاریخی خود دست می‌یابد بسیار طولانی و دردناک، و پُر از تناقضات درونی است.

تنها در طی مبارزات طولانی، آزمایشات شاق، تعرضات بسیار، و تجربه‌های فراوان است که آگاهی بسوی شیوه‌ها و روش‌های مناسب بر ذهن بهترین عناصر طبقه‌ی کارگر، پیشاهنگ توده‌ها می‌تابد. این به طور مساوی بر حزب و اتحادیه بکار بسته می‌شود. اتحادیه‌ی کارگری نیز به مثابه یک گروه کوچک از کارگران فعال آغاز می‌شود و به تدریج آنگونه که تجربه‌ی قادرش می‌سازد اعتماد توده‌ها را به دست می‌آورد. اما در حالی که سازمان‌های انقلابی تلاش می‌کنند که به نفوذ در طبقه‌ی کارگر دست یابند، ایدئولوگ‌های بورژوایی در مقابله با "طبقه‌ی کارگر به مثابه یک کلیت نه تنها در برابر حزب طبقه‌ی کارگر، بلکه در برابر اتحادیه‌های کارگری‌اش که این ایدئولوگ‌ها آن‌ها را متهم به تمایل داشتن به" ضمیمه کردن "طبقه‌ی کارگر" می‌کنند، می‌ایستند. *Le Temps* این را هر آن گاهی که یک اعتصابی وجود دارد، می‌نویسد. به بیانی دیگر، ایدئولوگ‌های بورژوایی در مقابل طبقه‌ی کارگر به مثابه ذهنیتی آگاه به مخالفت می‌ایستند. زیرا تنها از طریق اقلیت آگاه طبقاتی است که طبقه‌ی کارگر به تدریج فاکتوری در تاریخ می‌شود. به این ترتیب ما می‌بینیم که انتقادات گفته شده توسط رفیق

لوزون بر علیه "ادعاهای بیجا" در مورد حزب به همان اندازه "ادعاهای بیجا" در مورد اتحادیه های کارگری نیز بکار بسته می شود. مهم تر از همه در فرانسه، ما باید تکرار کنیم - چرا که سندیکالیزم فرانسه - در سازمان و تنوری بمتابیه یک حزب بوده و هست. به همین دلیل است که در طی دوره ی کلاسیک اش (۰۷-۱۹۰۵) تنوری "اقلیت فعال"، و نه تنوری "پرولتاریای جمعی" را وضع نمود. برای اینکه چه چیز دیگری اقلیت فعالی است که با هم توسط وحدت ایده هایشان مرتبط گشته اند، اگر آن یک حزب نباشد؟ و از طرفی دیگر، سازمان توده ای اتحادیه ای کارگری که شامل یک اقلیت فعال آگاه طبقاتی نباشد، یک سازمانی صرفاً رسمی و بی معنی نیست؟

این واقعیت که سندیکالیزم فرانسه یک حزب بود، تماماً با شکافی که به محض بروز اختلافات در دیدگاه های سیاسی در صفوف آن ظاهر گشت، تأیید شده است. اما حزب سندیکالیزم انقلابی از نفرتی که طبقه ی کارگر فرانسوی به احزابی این چنین دارد می ترسد. بنابراین نام حزب را اتخاذ نکرد و ناتمام بمتابیه سازمان ذکر شده باقی ماند. این حزبی است که تلاش می کند اعضایش به عضویت اتحادیه های کارگری در آیند یا حداقل پشت سر اتحادیه های کارگری پوشش بیابند. پیروی واقعی اتحادیه های کارگری از گرایش های خاص، جناح ها و حتی محفل های سندیکالیستی، بنابراین توضیح داده شده است. این حزبی است که تلاش می کند که اعضایش را با عضویت اتحادیه ادغام نموده، یا در زیر پوشش اتحادیه ها قرار بدهد. بدین ترتیب وابستگی واقعی اتحادیه های کارگری به گرایش ها، جناح ها و حتی محفل های سندیکالیستی توضیح داده شده است. این نیز توضیح "معاهده" است که کاریکاتور فراماسیونی یک حزب در آغوش سازمان اتحادیه کارگری است. و

بالعکس: انترناسیونال کمونیستی با بیش‌ترین قاطعیت با شکاف در جنبش اتحادیه‌ی کارگری در فرانسه مبارزه کرده است، این است، تبدیل شدن واقعی‌اش به احزابی سندیکالیستی. توجه اصلی بین‌الملل کمونیستی، بر وظیفه‌ی تاریخی طبقه‌ی کارگر به مثابه یک کل و اهمیت استقلال عظیم سازمان اتحادیه کارگری برای حل وظایف پرولتاریا بوده است. در این راستا، انترناسیونال کمونیستی از همان آغاز خود، با سرشتی مارکسیستی از استقلال واقعی و زنده‌ی اتحادیه‌های کارگری دفاع کرده است.

سندیکالیزم انقلابی که در بسیاری از موارد در فرانسه به مثابه پیشرو کمونیزم امروزی بود، به تئوری اقلیت فعال اذعان کرده است، یعنی حزب را، اما بدون آنکه آشکارا تبدیل به یک حزب شود. به این ترتیب، از مبدل شدن اتحادیه‌های کارگری اگر نه به سازمان تمام طبقه‌ی کارگر (که در نظام سرمایه‌داری امکان‌پذیر نیست)، حداقل از توده‌ای شدن وسیع‌اش جلوگیری کرده است. کمونیست‌ها از کلمه‌ی "حزب" ترس ندارند، زیرا حزب آنان هیچ وجه مشترکی با احزاب دیگر نداشته، و نخواهد داشت. حزب آنان یکی از احزاب سیاسی نظام بورژوایی نیست؛ این اقلیت فعال و آگاه پرولتاریا، پیشگام انقلابی‌اش است. از این رو کمونیست‌ها هیچ دلیلی نه در ایدئولوژی یا سازمان خود ندارند، تا خود را در پشت اتحادیه‌های صنفی پنهان نمایند. آن‌ها از اتحادیه‌های کارگری برای دسیسه‌بازی‌های پشت صحنه سوء استفاده نمی‌کنند. آن‌ها در اتحادیه‌های کارگری وقتی در اقلیت هستند انشعاب ایجاد نمی‌کنند. آن‌ها به هیچ وجه خللی در رشد مستقل اتحادیه‌های کارگری بوجود نمی‌آورند، و با تمامی قدرت‌اشان از مبارزه‌ی اتحادیه‌ای حمایت می‌کنند. اما در عین حال حزب کمونیست حق ابراز نظر خود را در مورد



تمام معضلات جنبش کارگری منجمله معضل اتحادیه، انتقاد از تاکتیک های اتحادیه های کارگری و پیشنهادات قطعی به اتحادیه های کارگری، را که از طرف خود آزادند که این پیشنهادات را قبول یا رد کنند، را برای خود محفوظ می دارد. حزب تلاش می کند تا اعتماد طبقه ی کارگر را، بیش تر از همه آن بخشی را که در اتحادیه های کارگری سازمان یافته اند، را بدست آورد.

معنای نقل قول های مارکس که توسط رفیق لوزن ارائه شده است چیست؟ این واقعیتی است که مارکس در سال ۱۸۶۸ نوشت که حزب کارگر از اتحادیه کارگری پدیدار خواهد گشت. در هنگام نوشتن این مقاله او عمدتاً به انگلستان، که در آن زمان تنها کشور توسعه یافته ی سرمایه داری که در حال حاضر دارای سازمان های گسترده کارگری بود، فکر می کرد. نیم قرن از آن زمان گذشته است. تجربه ی تاریخی به طور کلی پیشگویی های مارکس را تا آنجایی که به انگلستان مربوط است، را تأیید کرده است. حزب کارگر انگلیس عملاً بر پایه ی اتحادیه های کارگری ساخته شده است. اما آیا رفیق لوزن واقعاً فکر می کند که حزب کارگر انگلیس، آنطوری که امروز توسط Henderson و Clynes رهبری می شود، می تواند به مثابه نماینده ی منافع پرولتاریا به مثابه یک کلیت در نظر گرفته شود؟ قطعاً نه. حزب کارگر در بریتانیا به همان گونه ای خیانت به جنبش پرولتاریا می کند که بوروکراسی اتحادیه ی کارگری خیانت می کند، اگرچه در انگلستان اتحادیه های کارگری دارند بیش تر از هر جای دیگری به گنجاندن طبقه ی کارگر به مثابه یک کلیت نزدیک می شوند. از سوی دیگر، ما نمی توانیم شک داشته باشیم، که نفوذ کمونیست ما در این حزب کارگر انگلیس که از اتحادیه های کارگری به وجود آمده، رشد خواهد کرد و این کمک خواهد نمود

تا مبارزه میان توده‌ها و رهبران در اتحادیه‌های کارگری حادث گردیده و بالاخره بوروکرات‌های خیانتکار از پیش رانده شوند و حزب کارگر به طور کامل تغییر شکل داده و بازسازی شود. و ما، به مثل رفیق لوزون متعلق به انترناسیونالی هستیم که شامل حزب کوچک کمونیست بریتانیا می‌شود، اما با انترناسیونال دوم که توسط حزب کارگر انگلیس که از اتحادیه‌های کارگری نشأت گرفته بود، حمایت می‌شود، می‌جنگد.

در روسیه - در قانون توسعه‌ی سرمایه‌داری، روسیه تنها نقطه‌ی متقابل انگلیس است. حزب کمونیست، حزب سوسیال دموکرات پیشین، از اتحادیه‌های کارگری قدیمی‌تر است، و اتحادیه‌های کارگری را بوجود آورد. امروز اتحادیه‌های کارگری و دولت کارگری در روسیه کاملاً تحت نفوذ حزب کمونیست هستند که به هیچ وجه منشاء آن در اتحادیه‌های کارگری نبود، اما برعکس، آن‌ها را ایجاد و آموزش داد. آیا رفیق لوزون معتقد است که روسیه در تضاد با مارکسیزم تکامل یافته است؟ آیا این ساده‌تر نیست که بگوییم قضاوت مارکس در مورد منشاء حزب در اتحادیه‌ی صنفی با تجربه به اثبات رسیده است که برای انگلستان درست بوده است و حتی در آنجا نه صددرصد درست، اما مارکس هرگز کم‌ترین قصدی نداشت که مقرر کند چیزی را که او خودش یکبار تحقیرانه بمتابیه یک "قانون مافوق تاریخی" معین نموده بود؟ تمام کشورهای دیگر اروپا، از جمله فرانسه، در این باره بین بریتانیا و روسیه قرار دارند. اتحادیه‌های کارگری در بعضی کشورها از حزب قدیمی‌تر هستند، در جاهایی دیگر این موضوع برخلاف آن بوده است، اما در هیچ جایی، بجز در انگلستان و بخشاً در بلژیک، حزب پرولتاریا از اتحادیه‌های کارگری بوجود نیامده است. در هر صورت هیچ حزب کمونیستی

بصورتی ارگانیک از اتحادیه های کارگری منشاء نیافته است. اما آیا ما می توانیم از این نتیجه گیری کنیم که کل انترناسیونال کمونیستی غیرمشروع است؟

زمانی که اتحادیه های کارگری انگلیس به طور متناوب از محافظه کاران و لیبرال ها حمایت کردند و به میزان مشخصی وابستگی کارگری به این حزب ها را نمایندگی کردند، زمانی که سازمان سیاسی کارگران آلمان چیزی بیش تر از جناح چپ حزب دموکرات نبود، زمانی که پیروان لاسال و آیزناک در میان خود در حال نزاع بودند. مارکس استقلال تمام اتحادیه های کارگری از تمام احزاب را تقاضا نمود. این فورمول به واسطه ی تمایل داشتن به مخالفت ورزیدن سازمان های کارگری به تمام احزاب بورژوازی و مانع شدن از بیش از حد نزدیک گشتن آنان به فرقه های سوسیالیستی دیکته شده بود. اما رفیق لوزون شاید قادر باشد که بخاطر بیاورد که این مارکس بود که انترناسیونال اول را هم که هدفش هدایت جنبش کارگری در همه ی کشورها، و به ثمر رساندن آن در هر زمینه ای بود را، تأسیس کرد. این در سال ۱۸۶۴ بود و انترناسیونال ایجاد شده توسط مارکس یک حزب بود. مارکس حاضر نشد صبر کند تا زمانی که حزب بین المللی طبقه ی کارگر به نوعی خودش را از طریق اتحادیه های کارگری بوجود آورد. او بیش ترین تلاشش را نمود که نفوذ ایده های سوسیالیزم علمی را در اتحادیه های کارگری تقویت نماید - ایده هایی که ابتدا در سال ۱۸۶۴ در مانیفست کمونیست بیان گردید. هنگامی که مارکس خواستار استقلال کامل اتحادیه های کارگری از تمامی احزاب و فرقه های موجود، یعنی از تمام احزاب و فرقه های بورژوایی و خرده بورژوایی شد، این کار را انجام داد تا تسلط یافتن سوسیالیزم علمی بر

اتحادیه‌های کارگری را آسان‌تر نماید. مارکس هرگز در حزب سوسیالیزم علمی برای یکی از احزاب سیاسی موجود (پارلمانی، دموکراتیک و غیره) چشم اندازی ندیده بود. برای مارکس، انترناسیونال رده‌ی آگاه طبقه‌ی کارگری بود که در آن زمان توسط یک پیشگام هنوز بسیار اندک نمایندگی می‌شد.

اگر رفیق لوزون در متافیزیک اتحادیه خود و در تفسیرش از مارکس ثابت قدم بود، او می‌گفت: "بگذارید حزب کمونیست را رد کنیم و صبر نمایم تا این حزب از اتحادیه‌های کارگری بربخیزد". منطقی اینگونه، نه تنها برای حزب، بلکه برای اتحادیه نیز مرگ آور خواهد بود. در واقع، اتحادیه‌های کارگری فرانسه فقط می‌توانند وحدت و نفوذ قاطع خود را دوباره بر توده‌ها به دست بیاورند، اگر بهترین عناصر آن‌ها در پیش‌آهنگ انقلابی طبقه‌ی آگاه پرولتاریا، که حزب کمونیست است تشکیل یافته باشند. مارکس پاسخ نهایی به معضل مربوط به روابط بین حزب و اتحادیه‌های کارگری را نداد و در واقع نمی‌توانست این کار را انجام دهد. زیر این روابط به شرایط متفاوت در هر مورد جداگانه‌ای بستگی دارد. اینکه آیا حزب و کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری به طور دوجانبه در کمیته‌های مرکزی خود نمایندگی شوند و یا در صورت نیاز، کمیته‌های عمل مشترک تشکیل دهند، مسئله‌ای با اهمیتی تعیین‌کننده نیست. اشکال سازمانی ممکن است تغییر نمایند، اما نقش بنیادی حزب همچنان ثابت باقی می‌ماند. حزب، اگر ارزش این نام را داشته باشد، تمامی پیش‌آهنگ طبقه‌ی کارگر را شامل می‌شود و از نفوذ ایدئولوژیک‌اش برای به ثمر رساندن هر شاخه‌ای از جنبش کارگری، به ویژه جنبش اتحادیه کارگری استفاده خواهد نمود. اما اگر اتحادیه‌های

کارگری شایسته‌ی نام خود باشند، آن‌ها شامل توده‌ای از کارگران همیشه در حال رشد هستند با عناصر عقب مانده بسیاری در میان‌اشان. اما آن‌ها تنها زمانی می‌توانند کار خود را به سرانجام برسانند که به طوری آگاهانه بر اساس اصولی که به درستی ساخته شده باشند هدایت شوند. و آن‌ها این رهبری را تنها زمانی می‌توانند داشته باشند که بهترین عناصرشان در حزب انقلابی پرولتاریا متحد شده باشند.

تصفیه‌ی اخیر حزب کمونیست فرانسه که خود را از یکسو از خرده بورژوازی نالان، از قهرمانان نشیمن‌نشین، هملت‌های سیاسی و حرفه‌گرایان استفاده‌جو تهوع آور، رها ساخته و از سوی دیگر، دست به ایجاد روابط حسنه مابین کمونیست‌ها و سندیکالیست‌های انقلابی یازیده است، دلالت بر گام بزرگی بسوی آفریدن روابط شایسته مابین سازمان‌های اتحادیه کارگری و سازمان سیاسی می‌کند که به نوبه‌ی خود پیشرفتی بزرگ برای انقلاب تلقی می‌شود.

لئون تروتسکی

۲۳ مارس ۱۹۲۳

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/1931/unions/1-discussion.htm>

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل نشر کارگری سوسیالیستی: [nashrKargarSocialisti@gmail.com](mailto:nashrKargarSocialisti@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آنری